فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc180339387)

[پیشگفتار 2](#_Toc180339388)

[مبحث دوم در آیه شریفه 3](#_Toc180339389)

[وجه اول 4](#_Toc180339390)

[وجه دوم 5](#_Toc180339391)

[وجه سوم 5](#_Toc180339392)

[مبحث سوم در آیه شریفه 6](#_Toc180339393)

[وجه اول 6](#_Toc180339394)

[وجه دوم 6](#_Toc180339395)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در آیه شریفه کتمان بود، این آیه را به گمانم به یکی دو مناسبت دیگر هم بحث کرده‌ایم از جمله احتمال در قاعده ارشاد جاهل، این آیه یکی از ادله به شمار آمده است و بحث شده است در بحث‌های آنجا که می‌دیدم در مباحث الان یک تغییر رأی و موضعی داریم.

عرض شد در اینجا جهاتی در آیه شریفه وجود دارد که این جهات یا فی حد نفسه در تفسیر آیه دارای اهمیت است و احیاناً علاوه بر این در استدلال به آیه برای حجیت خبر هم اهمیت دارد.

اولین بحث را ملاحظه کردید، این بود که کتمان همان‌ عدم اظهار است یا عدم الاظهار بعنایة زائده و خاص است. این بحث بود

در مباحث سابق در قاعده ارشاد به نحوی ترجیح دادیم که کتمان‌ عدم اظهار بعنایة زائده است، پوشاندن، مخفی نگه داشتن مقصود مطلق نگفتن نیست بلکه پوشاندن است در آن عنایت زایده است از قبیل اینکه کسی سؤال بکند، اصرار بکند و او عنایت دارد که نگوید.

باید بگوییم غیر از قصد عنایتی برای پوشاندن وجود دارد، مثلاً طرف سؤال می‌کند، اصرار دارد، این هم مواظب است که نفهمد.

یک اعمال عنایت زائده‌ای در آن هست، این یک معنا بود که آن وقت بین الاظهار و البیان و الکتمان واسطةٌ پیدا می‌شود؛ یک وقتی آدم چیزی را بیان می‌کند، اظهار می‌کند، یک وقتی هم هست که با عنایت می‌پوشاند، این دو طرف طیف است.

حالت واسطه‌ای هم دارد که نمی‌گوید در حال طبیعی و عادی نمی‌گوید، این غیر از کتمان و بیان است، این را سابق ترجیح داده بودیم.

اما جلسه قبل عرض کردیم به نظر می‌آید در اینجا قرائنی وجود دارد که مقصود از کتمان بیان نکردن است، حداکثر این است که بیان نکردن با قصد و توجه و عمد است.

به عبارت دیگر اگر بگوییم کتمان یک‌ عدم اظهار با عنایت زائده است، یکفی در این عنایت زائده که همان قصد و توجه را بگوییم، قصد و توجه دارد و نمی‌گوید. اما عنایت زائده‌ای بیش از آن را شاید نتوان اثبات بکنیم. از این جهت است که آن روز دو قرینه گفتیم، این نکته سوم را امروز اضافه می‌کنیم که مقصود از کتمان همان‌ عدم الاظهار است.

فوقش این است که اگر کسی بگوید عدم الاظهار بعنایة زائده است، همان عنایت زائده مراتبی دارد و اقل مراتب این است که با قصد و توجه این را نمی‌گوید. (این ضرر نمی‌زند، اگر این هم نباشد، حکم فعلی روی‌ عدم اظهار مطلق باشد؛ تنجز به این است که توجه داشته باشد) حالا می‌گوییم حکم فعلی با توجه است.

ادامه آیه **﴿إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا﴾**[[1]](#footnote-1)، این مزید بر آن قرائن می‌شود که بیَّنُوا مقابل کتموا است، یکتمون و بینَّوا،

این یک مطلب بود و مطلب ا ول در آیه بود. چون دیدم در سابق این کتمان را بر معنایی حمل کردیم که بین کتمان و بیان واسطه شده است و هم اینکه در کلمات جمعی از آقایان هم این آمده است که هم از عامه و هم خاصه کسانی گفته‌اند کتمان فراتر از عدم البیان و عدم الاظهار است.

ما با شواهدی که گفتیم به نظر می‌آید کتمان در اینجا همان‌ عدم البیان با قصد است و آن واسطه‌ای هم که پیدا می‌شود به بحث ما ضرری نمی‌زند.

در واقع اینجا یک مناقشه به استدلال را جواب می‌دهیم یکی از مناقشات به استدلال این است که کتمان نگفتن نیست، آن دسیسه است، طراحی با عنایت است برای اینکه چیزی را مخفی نگه دارد، اگر این باشد اصلاً کار به اعلان و اخبار ندارد، بحث دیگری را مطرح می‌کند و جواب این است که گفتیم…

فرض می‌گیریم پیامبر خدا، رسالتشان پیش نرفته بود و فقط چند نفر بودند، آیا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ نبود؟ بود، یک نفر هم بود، بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ بود. او هم که شنیده است نباید کتمان کند باید منتقل بکند.

داستان اعزام به حبشه روی قواعد اصول عادی کار استراتژیک برای این بود، یک احتمال هم بود که کفار قریش همه را قتل عام بکنند، یک فرض است که همه را قتل عام می‌کردند و حضرت جعفر در حبشه می‌ماند، دور از دسترس، به اندازه‌ای که گرفته بود برای مردم حجت بود و لو پیغمبر هم شهید شده بود و اصلاً ولایت را هم اعلام نکرده بود، همان مقدار که به دست ما رسیده بود حجت بود، این کار استراتژیک بود که حضرت هسته‌های اولیه خود را به سرزمین دوری منتقل کرد که علی یک فرض بعیدی طبق قواعد عادی اگر همه چیز به هم ریخت، یک کسی یک جایی باشد که حداقل را ابلاغ بکند. آن هم می‌گفتیم بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ حضرت جعفر سلام‌الله‌علیه، خود حجتی برای همه بشر تا قیام قیامت بود، درحالی‌که خود او و دو سه نفر دیگر شنیده بودند و کسی دیگر چیزی نشنیده بود بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ شامل اینها می‌شود.

ملازمه با اظهار هست ولی یک چیز اضافه است، یعنی لعن و منع روی عنایت زائده که کرده است می‌رود اما اینکه نگوید، کار به آن ندارد، بگو و نگو محل کلام نیست، محل کلام این می‌شود که نباید نقشه بریزی که چنین کلامی را مخفی نگاه بداری.

این بحث اول بود که بر خلاف آنچه سابق گفتیم این طرف را ترجیح می‌دهیم.

# مبحث دوم در آیه شریفه

این است که این مفاد آیه اختصاص به قرآن و کتب آسمانی دارد؟ یا شامل روایات و اخبار هم می‌شود؟

آنچه در اینجا گفته شده است و بعضی برای استدلال آیه برای حجیت خبر واحد اشکال کرده‌اند، همین نکته است که این آیه اختصاص به آنچه در قرآن و کتب آسمانی آمده است، آنچه مستند به وحی است در آیه مقصود است؟ و شامل سنت و مسائلی که غیر از وحی مستقیم است نمی‌شود. دارد که **﴿إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** سوره بقره، آیه ۱۵۹، ظهور اولیه انزال وحی است، **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** هم انزلنا دارد و هم کتاب دارد، بر اساس این قرائن، به اضافه شأن نزول که آن هم در روایات و نقل‌های تاریخی آمده است که علمای یهود و نصاری مطلع بودند از بشائر به پیغمبر در کتب خودشان و گاهی هم تفوه به این کرده بودند ولی وقتی معرکه داغ شد کنار نشستند و این را بیان نمی‌کردند.

آن که انزل الله است، **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** آنکه در قرآن است یا در صحف سماویه سابق بوده است، کتمان اینها است که موجب لعن الهی و لعن لاعنین می‌شود. آیه این را می‌خواهد بگوید، شامل کتاب و سنت و نقل اخبار از پیغمبر و ائمه نمی‌شود درحالی‌که ما این را می‌خواهیم بگوییم و الا اینکه چیزی که در کتاب و وحی آمده است مقصود ما نیست، فراتر از این مقصود ماست.

این هم یک سؤال است که دو وجه دارد؛

وجه اول این است که بگوییم اختصاص به آنچه در قرآن است و کتب وحیانی است و شامل سنت و امثال اینها نمی‌شود و دلیل اخص از مدعا می‌شود.

در نقطه مقابل این وجه، نظر دوم است که می‌گوید این آیه می‌توان شامل مطلق اخبار حتی منقوله از نبی و امام و معصوم بشود و اختصاص به کتاب و وحی مستقیم ندارد.

برای تأیید این نظر دوم وجوهی می‌شود ذکر کرد؛

## وجه اول

این است که بگوییم **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** به ضمیمه آنچه در روایات آمده است که هر چه ما می‌گوییم از قرآن می‌گوییم و قرآن حاوی همه معارف است، می‌گوییم مَا أَنْزَلْنَا شامل کل روایات می‌شود منتهی با یک عنایتی که دلیل بر آن داریم.

ما انزل الله هم شامل ظواهر آیات می‌شود، هم شامل بواطن، هر دو را می‌گیرد، وقتی چیزی نازل شد، این نازل است و تقسیم به یک بخشی می‌شود که ظاهر است و این برای همه بیّن است، هدا برای همه است و یک قسم باطنی دارد که آن بیّن و هدا است منتهی برای مخاطبان خاص خود.

سابق در سال‌های خیلی پیش، یک دور روایات مربوط به این بحث را بیان کردیم و آن روایات حاکی از این است که هر چه در عالم از تشریع و تکوین است، در قرآن جمع است، این یک قانون است. لذا همان موقع گفتیم ظواهر بعضی آیات این است و هم روایات متعدد هست که قرآن آینه علم خداست، قرآن نسخه جامع و آینه علم خدا و جام جهان نما است که همه تکوین و تشریع در آن بازتاب یافته است، بخشی در ظاهر آن و بخش بسیار بزرگ‌تری در بطون آن انعکاس پیدا کرده است. هم از آیات مثل **﴿تِبْیَانًا لِکُلِّ شَیْءٍ﴾**[[2]](#footnote-2) و **﴿مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ﴾**[[3]](#footnote-3)، این را استفاده کردیم ولی آنچه آدم را بیشتر مطمئن می‌کرد، روایات متعددی که شاید فراتر از خبر واحد بود و اطمینانی تولید می‌شد و بعضی معتبر بود روایات متعددی که حاکی از این بود که نه فقط تشریع، تکوین هم در این است، قوانین علمی عالم هم در آن است، منتهی کسی در آن راه ندارد.

## وجه دوم

این است که تمام آن ادله‌ای که امامت و مقام پیامبر را بیان می‌کند، خلافت پیامبر و سخن‌گویی او از دین و بعد از آن نسبت به ائمه وارد شده است، همه معنایش این است که در واقع آن‌ها نازل منزله ما انزل الله هستند.

وجه اول می‌گوید ما انزل الله با آن دلیل حاکم صدق بر اینها می‌کند،

وجه دوم نمی‌گوید ما انزل الله صدق می‌کند، ولی واقعاً وقتی می‌گوید پیغمبر حجت است؛ **﴿مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَیٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَیٰ﴾**[[4]](#footnote-4)، ائمه هدی با آن آیات و روایاتی که مقام عصمت آن‌ها را و سخنگویی آن‌ها را از خدا بیان می‌کند، همه آن‌ها می‌گوید آن هم ما انزل الله است.

اول می‌گوییم ما انزل الله بر اینها صادق است، دومی را نمی‌گوییم ما انزل الله بر اینها صادق است ولی اینها به منزله ما انزل الله هستند. یک نوع حکومت است.

به عبارت دیگر ما انزل الله که می‌گوید، از حیث اسناد آن به خداست، یعنی آن را که خدا گفته است و مرتبط با خداست این مقصود از ما انزل الله است.

اینکه می‌گوید **﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَیٰ﴾** این مستند به خداست.

## وجه سوم

عبارت است از الغاء خصوصیت، واقعاً چه فرقی دارد؟ ما انزل الله، بینات و هدایی که در قرآن باشد یا پیغمبر فرموده باشد، جمعی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته‌اند و حضرت یک مطلبی را می‌فرماید؛ که در مقام بیان شرع و تبلیغ هم هست، این مطلب بینات و هدا است، چه فرقی می‌کند.

به خصوص با توجه به این نکته که اگر یک آیه‌ای را از خود قرآن، پیغمبر برای کسی خوانده باشد و او با خبر واحد بخواهد نقل بشود، گفتیم این مشمول آیه هست، اگر للناس را مجموعی نگیریم بگوییم تک تک است. در یک مجلسی برای دو سه نفر که حداقل خبر واحد است، حضرت آیه‌ای را می‌خواندند و این صدق **﴿مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** می‌کند، خود قرآن است، این چه فرقی می‌کند با چیز دیگری که آیه نفرموده است و حدیث قدسی است، آیا فرقی می‌کند؟ خیر، غیر حدیث قدسی هم باشد با آن ملاک چه فرقی می‌کند؟ فرقی نمی‌کند.

بنا بر این با یکی از این وجوه آدم می‌تواند مطمئن بشود که در این آیه شریفه ما انزل الله، به معنای آنچه در ظاهر قرآن است، خصوصیتی ندارد و شامل سنت و روایات هم می‌شود.

اکثر روایاتی که در ذیل این آیه شریفه در کتب خاصه و تفاسیر شیعه هست، مقصود ما انزل الله در مورد علی علیه‌السلام و خاندان پیامبر است که آن هم شامل خود قرآن می‌شود و حتماً شامل توصیه‌های اکید خود پیغمبر هم می‌شود چون آدم با آن‌ها به اطمینان کامل می‌رسد.

# مبحث سوم در آیه شریفه

این است که آیه اختصاص به مسائل اعتقادی دارد؟ یا اینکه اعم است و سایر مسائل را هم می‌گیرد؟

اینجا دو وجه وجود دارد؛

## وجه اول

این است که اختصاص به مسائل اعتقادی دارد، مسائل پایه و بنیادی دارد، شأن نزول هم البته همین است، بعضی این شأن نزول را در کلمات خیلی برجسته کرده‌اند.

گفته شده است که این آیه شریفه با این عتاب و خطاب از یک طرف به کتمان به معنای با عنایت خاص اختصاص دارد و از آن طرف متعلق کتمان، عقاید و نبوت پیامبر است و اگر خیلی بخواهیم تعمیم بدهیم، این شامل امور اعتقادی فقط می‌شود، یعنی سیاق و قرائن حافه که از جمله شأن نزول است، همه حکایت‌گر از این است که آیه ناظر به بحث‌های بنیادی و اعتقادی پایه است؛ **﴿إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ أُولَٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾** ولو اینکه ابتدائاً به ذهن می‌آید یک عامی و مطلقی می‌فرماید اما آن شأن نزول به اضافه اینکه این عتاب و خطابی که اینجا وجود دارد و **﴿مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ﴾** (ممکن است اینجا مقصود از کتاب، کتب قبلی باشد) یعنی بعد از اینکه این بحث را در کتب قبلی گفتیم حالا کسانی کتمان می‌کنند، اینها نشان می‌دهد که بحث‌های عقایدی و بنیادی مشمول آیه است.

این هم یک بحث سومی است که مربوط به اعتقادات است و شأن نزول هم اعتقادات بود

## وجه دوم

در نقطه مقابل این است که کسی بگوید این اطلاق دارد و شامل همه معارف می‌شود و وجه برای این اطلاق این است که **﴿إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ﴾** دارد، بینات، در قرآن آمده است که آیات قرآن همه بینات است، این وجهی است که استعمالات بینات را در قرآن ببینید، آیاتٌ بینات، در چندین جای قرآن می‌شود به خوبی استفاده کرد که بینّه می‌گوید همه.

هدی هم یک عام استغراقی است، همه قرآن هدایت است به نحو استغراقی، آیه به آیه قرآن هدی است، پس شمول این واقعاً وجه دارد.

به اضافه اینکه در روایات شواهدی هست که این اختصاص به نبوت ندارد و امامت را هم می‌گیرد و علاوه بر آن شواهدی هست که سایر علوم و معارف هم مشمول این است و اصل آن این است که اینجا اطلاق وجود دارد و شأن نزول هم قرینه‌ای نمی‌شود بر اختصاص و تخصیص.

1. - سوره بقره، آیه ۱۶۰ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نحل، آیه ۸۹ [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره انعام، آیه ۳۸ [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره نجم، آیات ۳ و ۴ [↑](#footnote-ref-4)